

معالجهٔ امراض روانی بوسیلهٔ آفتاب

يك معالجهٔ جدید و راه نوین برای درمان مرض شی زوفرنی
Cehizophrenie یا بیماری روحی که در آن بیمار فاقد
قدرت تماس با محیط زندگی خود میباشد و اخیراً درمان
آن با آفتاب و تغییر کامل محل مریض بمراحل عملی و قطعی
نزدیک شده است .

هنوز شخصیت‌های سوئدی از مسافرتی یاد میکنند که روزی با حرکت هواپیما از فرودگاه
استکهلم ، یعنی بروما آغاز گردیده و با پرواز بسوی جنوب ظاهراً پایان یافت . اما چون امری
در آستانهٔ تجربه و آزمایش بوقوع می‌پیوست شخصیت‌های مزبور دچار تردید بودند . در هواپیما
۴۹ مریض که از بیمارهای روانی دیرپای و جانگاہ رنج می‌بردند و در بیمارستان (بکومبرگا-
ژوکوس) که عمارتی بسیار عظیم در نزدیکی پایتخت سوئد است بستری بودند جای گرفتند ، و راه
سفر درپیش . اغلب این بیماران به «شی زوفرنی» مزمنی دچار بودند .

نصف این بیماران پریشان حال سالهای سال بود که بیمارستان را ترک نکرده بودند و چهار
تن از آنان هرگز از اطافشان - بدون همراهی پرستار - خارج نشده بودند . فعلاً این بیماران
بهمراه يك طبیب و دو پرستار و يك روانشناس و هشت آسستان (پزشکیار) متخصص ، شاید هم
بدون مقدمهٔ قبلی آمادهٔ سفر شده بودند تا مدت یکماه در پلاژ (دریا کنار) ایتالیا یعنی (گابیس مار)
که از دیارشان دوهزار و چهارصد کیلومتر دور بود اقامت گزینند .

این تجربهٔ تازه که با کستاختی و خطر آمیخته بود و وضعی تردید آمیز داشت حاصل اندیشهٔ
(دکتر ساندر ایزیکوویتز Le Dr Sander Izikowitz سرپرست پزشکان (یکومبرگا) بود که از عالم
نظرو فرض بمآلم آزمایش و عمل قدم می‌گذاشت و چه بسا که در تاریخ روان پزشکی جهان سرفصل
محول و انقلابی تازه را بوجود می‌آورد .

آسمان لاجوردی ، مناظر تازه و افقهای رنگین و زیبا در روحیه این بیماران غمزده اثری
شدید و درمان بخش کرد . بدین طریق که در میان این بیماران مردی که سالها بود يك کلمه بر
زبان نیاورده بود درین دیار زیبا دهان بسخن گفتن گشود و دیگری از آنان که سالها در مالغولیائی
درمان ناپذیر ملتسانه دست و پا زده بود و غم و اندوه همیشگی بر چهره‌اش نقش بسته بود ، با دیدن
(رم پایتخت ایتالیا) بنای خندیدن گذاشت و چهره‌اش باز و متبسم شد . و نیز تیره روزان دیگری
که از مدت‌ها قبل سر بر زانوی غم نهاده و در خود فرو رفته بودند یکباره محیط تازه جلبشان کرد
و توجه آنان به محیط و اطراف و همسایگان معطوف شد و حتی نسبت به نزدیکان خود روی خوش
نشان دادند .

باری ، بعد از بازگشت به سوئد ، پزشکان تشخیص دادند که این تعطیل يك ماهه بطور
کاملاً روشنی در بهبود حال بیست و نه تن از آن بیماران اثر نمریخی کرده است و حتی حال دوازده
نفر چنان بهبود یافته بود که به آنان اجازه داده شد از بیمارستان خارج شوند .

سالم است که با رهبری طبیب عالیقدر (دکتر ایزی کویتز) در (بکومبرگا) تجربیات زیادی انجام شده و سعی کرده‌اند روشهای جدید معالجه روانی را بکار برند. و موجباتی فراهم سازند تا هر چه ممکن است زندگی در بیمارستان را بزندگی در خارج بیمارستان نزدیک سازند.

اما، علی‌رغم همه این کوششها تعدادی از بیماران که به امراض مزمن دچار هستند نسبت باین روشهای جدید درمانی همچنان تأثیر ناپذیر باقی مانده و تاکنون حساسیتی نسبت باین روشهای تداوی روانی نشان نداده‌اند. برخی از این مریض‌ها نیز با آنکه مدت مدیدی در بیمارستان بستری شده بودند و تقریباً همه علائم شدید مرضشان از بین رفته بود و آثار بهبودی کاملاً در آنها وجود داشت معهداً جرأت اینک که بیمارستان را ترک کنند و بزندگی معمولی برگردند نداشتند. آقای دکتر ایزی کویتز که مردی مهربان و دانا و در عین حال هوشیار و صبور بود از این وضع عجیب نگران و متأثر مینمود.

این طبیب عالیقدر از خود سؤال می‌کرد که آیا یک تغییر اساسی مربوط بمال ظاهر این بدبختان را از کسالت خفه‌کننده و ناخوشی جانکاهشان نجات نخواهد بخشید؟ و آیا این بیماران رنج‌دیده آن چنانکه دیگران از تعطیلات خود بهره‌مند می‌شوند اینان نیز نمی‌توانند از چنین حقی متمتع شوند؟

تقریباً دوازده سال است که در عالم پزشکی بعلمت پیدایش روشهای جدید و درمانهای تازه انقلابی در طرز معالجه امراض روانی حاصل شده است و تأسیسات پزشکی همچنانکه مؤسسه درمانی (بکومبرگا) بسوی تحول کام برداشت و درهای بیمارستانهای خود را که دور از عالم خارج بود بروی درمانهای جدید گشود، مؤسسات طبی دیگر نیز بطرف پیشرفت قدم برداشتند. پزشکان بگوشه گیران بیمارستانها و به بیماران رنج‌دیده اجازه دادند که از بیمارستان خارج شده زندگی و کار کنند و بملاقات بستگان و دوستان خود بروند و حتی بطور دسته جمعی تحت مراقبت افرادی خیر، بگردش و هوا خوری و سیرو گشت در بیلاق اقدام کنند.

مؤسسات و آموزشگاههای امراض روانی در ممالک متحده آمریکا، انگلستان، آلمان سویس و فرانسه چنین مداوایی را بوسیله «استفاده از اردو گاههای خارج شهر و سیروسیاحت و راه پیمائی در آغوش طبیعت» مورد تجربه و مدافه قرار دادند. اما تاکنون هیچ يك از بیمارستانهای امراض روانی جرأت نکرده است که بیماران خود را بیک کادر و محیط کاملاً خارجی گسیل دارد. بالاخره دکتر ایزی کویتز، دست بعلم زد و هنگامی در آستانه تحقق آرزوهای دیرین خود بود و یک نقشه عینی از کارهای خود را بمعرض قضاوت گذاشت بوساس و تصورات بیم‌آلود و تهدید آمیز مسئولان امر برخوردار کرد. بطور قطع مریضهای خطرناکی را که بیم مرگ آنان بیشتر می‌رفت مستثنی کردند.

گرچه این امر بیشتر بستگی بخود مریضها داشت باری، اگر درین موقعیت یکی از این مریضها بوضعی نامساعد دچار میشد و بیماریش شدت می‌یافت تکلف چه بود؟ و چه می‌شد؟! اگر مریضی در حین گردش در آغوش طبیعت می‌مرد، اگر گمراهی یا ابتالیا از عزیمت کشتی‌های مجهز و وسیعی که برای فرستادن دواهای لازم و ضروری بکار می‌رفت ممانعت میکرد چطور می‌شد؟ و چندین «اگر» دیگر بهمین طریق موجب وحشت میگردد.

این افکار و اندیشه‌ها - در موقع آمادگی برای سفر و هنگامی که مقدمام امر فراهم میگردد از قبیل واکنش‌ناسیون، آشنائی با زبان ایتالیائی، خریدهای درمانها - و بالاتر از همه تصوراتی که ممکن بود موجبات فلاکت و سرشکستگی را فراهم کند، اینهمه دست بدست هم داده ذهن رئیس قسمت و متخصصین و همکاران طبیب را بخود مشغول می‌داشت.

دوم ماه مه ۱۹۶۱ هوایما بامحمولات و سرنشینان خود که عبارت از مریضهائی بودند دارای اختلال مشاعر، و آن افرادی که در حالت مرض صورتشان بی حالت و انعکاس هیچ نوع عاطفه‌ای در آن دیده نمی‌شود، و بالاخره مخططها، بدون وقوع حادثه‌ای در فرودگاه (ری می نی) بزمین نشست در حالیکه صاحب هتل (استراند) که در ساحل دریای ادریانیک در جنوب و نیز ساخته شده بود بانتظار ورود هوایما بسر می‌برد. هتلهائی که در بن قسمت و نیز قرار دارند همچون گرمابه‌هائی در کنار دریا میباشند و اغلب تازه، کوچک و فرح‌انگیز ساخته شده‌اند. امواج کف‌آلود دریا با صداهای خاص خود روی شنهای زرد رنگ فرومی‌غلطند و بدنه تراس‌هائی را که زیر آفتابگیرها قرار دارد دائماً می‌لیسند. در هتل استراند سه طبقه برای افرادی که قصد داشتند بطور شبانه روزی در آنجا بسر برند ذخیره شده بود. اتفاقاً همچنانکه سرپرستار پیش بینی کرده بود نام هر مریض بر روی دراطاقی که در آن میبایست زندگی کند قبلاً نوشته شده بود.

اولین روزهای اقامت چندان هوس انگیز و دل‌گرم‌کننده نبود. مریضا هر يك غذای ایتالیائی (اسپاگتی) خود را در سکوت غم‌افزائی می‌بلعید و خویشتن را با بی‌قیدی زیادی باوضاع و احوال زمان و مکان انطباق می‌داد. مریضا هر روز صبح بعد از آنکه دستورات اطباء را بقرار معمول اجراء می‌کردند بروی دریا کنار (پلاژ) می‌آمدند. شنا می‌کردند، و از نور آفتاب بهره‌مند میشدند. بعد از صرف ناهاریک یا دو ساعت بخواب و استراحت می‌پرداختند، سپس با رهبری پرستار فداکار و مهربانشان (جان کریگ) در حالیکه افرادی همراهم آنها بودند، بکشت و تماشای اطراف و مغازه‌ها می‌پرداختند یا روی تپه‌هائی که بر دریا کنار مشرف بود بگردش و سیاحت می‌رفتند. گاهی نیز بیک سخنرانی گوش میدادند و یا در یک کنسرت حضور می‌یافتند. زمانی نیز برای آنها گردشهای تریب داده میشد تا خانم کاریهای (راون) و آثار هنری و نیز جمهوری کوچک (سن مارن) را نشان دهند. بیچند نفر از آن بیماران نیز این امتیاز داده شد تا از رم و نیز دیدن کنند.

کم‌کم، زیبایی خیره‌کننده و ظریف و شدید ایتالیا معجزه‌عادی خود را بتحقق و عمل رسانید: آسمان آبی، دریای آبی‌تر، که جای جای روی آن لکه‌های ابر دیده میشد، شنهای زرد رنگ و طلایی که زیرپاهای برهنه گرم بنظر می‌رسید، نیش زدن‌های ملایم آفتاب، چشمهای سیاه و صداهای گرم دسته‌های قایق‌های ماهیگیری توأم باخبر و برکت همه و همه اثری معجزه‌آسا داشت.

وضع هوا بطور نامحسوسی روی به تغییر و دگرگونی نهاد. بهمان نسبت وضع مریضا نیز سخت دگرگون شد: چهره‌هائی که سالهای سال گرفته و مقوم بنظر می‌رسید حالتی خرسند یافته و حالت حساسیت، کنجکاو و تأثرپذیری بخود گرفت. زنی که هرگز کوچکترین نمایی نسبت به بگویمبرگان نشان نداده بود، ناگهان علاقه پیدا کرد که جوهراتی خریداری کند. کم‌کم دسر میز غذا نیز وضع دیگرگون شد و میل و علاقه بیشتری بنفاذ پدید آمد و در بعضی نیز این فکر پیدا شد که وسائل نوات و نظافت خریداری کنند و از آنها برای حال و آینده استفاده کنند و آنها را برای موقعیتهای مناسبی بگذارند. یکی از آن افراد که صاحب منصبی قدیمی بود و نسبت بخویشتن بسیار بی‌مبالات و بی‌علاقه بنظر میرسید هر روز صورتش را می‌تراشید و کم‌کم بنظافت خود سخت علاقمند گردید و حتی روزی میگفت: آخر، بعد از همه این احوال، در یک مهمانخانه هستم و کوئی، این روزها باید همینجا زندگی کنم. اغلب این مریضا میل شدیدی به آب تنی داشتند و برخی نیز در تجسس جائی برای انجام این منظور راههای بس دوری می‌رفتند که میبایست آنها را پیدا کرد. بکروز دریا بقدری طوفانی شد که ناچار شدند شنا و استحمام در آن را ممنوع کنند اما خانمی

بنام (هرنا) سخت برآشت و درحالیکه به دهها نفر دیگر که درحال آب تنی بودند و درامواج خشم آلود دریا شناور باانگشت اشاره کرد و گفت: - چطور است که دیگران حق آب تنی درآغوش امواج دریا را دارند و ما نباید چنین حقی داشته باشیم؟!

هیچ حادثه جدی که موجب غم و اندوه آنان درروزگاراقامت درایتالیا شود بوقوع نهبیست هیچ مریضی دیرزمانی ازآنها دورنشد ، خیالات واهی کمتر مزاحم احوال آنان میشد . تعداد کمی ازبیماران روانی که عادت داشتند درکوچه بلند حرف بزنند و بصداهایی که درعالم خیال می انگاشتند بگوششان میرسند و آنها را آزار میدهد با تغییر و ناسزا - اما بازبان سوئدی که مردم ایتالیا معمولاً بدان آشنا نبودند - پاسخ میدادند .

ایتالیائیها نیز با سلیقه خاص خود و با حسن تشخیص با مریضی مزبور همچون سیاحان معمولی و حتی بهتر و محترمانه تر رفتار میکردند . صاحبان کافهها نیز نیکو رفتاری با آنها داشتند بدین صورت که گاه با آنها مهلت می دادند در کافه چیزی بیافند یا بدوزند یا بطور ساده روی صندلیها ساعتها بنشینند درحالیکه حتی يك فنجان جای باقهوه ننوشند . در يك روز فراموش نشدنی چندتن از بیماران (از نوع مریضهائی که در صورت آنها آثار عواطف و تأثرپذیری دیده نمیشد) دو پرستار را دعوت کردند که با آنها در (ربعی نی) که در آن نزدیکی بود ناهار صرف کنند . بعد از ناهار ، همه آنها برای خرید صفحات گرامافون یکی از مغازهها رفتند ، در موقع گوش دادن بموسیقی یکی از بیماران که عموماً خانه نشین و آشفته حال بود یکی از دوشیزگان پرستار را برقص دعوت کرد و ناگهان مغازه بصورت صحنه موقت رقص درآمد . اگر این جریان در سوئد بدین صورت اتفاق افتاده بود شاید صاحب دکان پلیس را برای رفع مزاحمت بکمک طلبیده بود . در پایان ماه مه مسافرین میبایست به بکومبرگا مراجعت میکردند اما قضا با بصورتی دیگر درآمده و احوال مسافران رضی تازه بخود گرفته بود . ارنست که ماهها بود به پرسشهای کسی پاسخ نداده بود کم کم به پرسشها پاسخ مناسب میداد حتی گاهی شنیده میشد که آواز میخواند و نغمه شادی سرمیهد . (هلکا) درخواست میکند که کارگاه بافندگی را که در اطفاش وجود داشت بردارند و سپس چنین گفت : - بس است ! من بقدر کافی بافندگی کرده ام ، یانزده سال تمام است که بدین کار مشغولم . بس است !

(استیگ اریکسون) اظهار داشت : در ایتالیا ، من مزه آزادی را بخوبی چشیده ام و حس میکنم که من در اینجا عمر دوباره خواهم یافت . آقای دکتر ایزی کوتیز دستیارش تصور میکنند که این مسافرت نتایج شفا بخش مهمی ببار آورده است .

زیرا که هیچیک از آن مسافران دیگر بار بدوران بحران و گرفتاری آن بیماری درنیفتاده است ، هر چند که بیست تن از این آن مریضها بعد از معاینات و آزمایشهای روانی هیچ نوع ترفی و پیشرفتی نکرده اند معینا خلق و خوی برخی از آنان بسی بهتر از پیشتر شده است . دیگران نیز هر چند که شفا ناپذیر بنظر می آیند اما در نتیجه این تغییر بهتر از سابق سخن می گویند و از خود بهتر مواظبت میکنند و با تمام وسائل در پی آنند که سر نوشت خود را بهبود بخشند و چنین مینمایند که دیگر بار معنی لیاقت و مقام و موقع خود را دریافته اند .

يك بهبود حتمی در ارتباط بین مریضها و شخصیت شان ملاحظه شد . پرستاران با مهارت و تسلط فراوان در کار در زیر قیافه های پژمرده و رخساره های فرسوده ناگهان وجود زندگانی و شخص

و قلب تأثیر پذیری را کشف کردند. همانطور که طبیب عالیقدر آقای کریمین گفته است: سدها و موانع فروریخته‌اند و ماهمه در یک جنگ و نزاع متحد و منطبق هستیم.

چند درصدی تقریباً تغییر ناپذیر بیماران (امراض مزمن روانی) یک بیمارستان بستگی باین حقیقت دارد که افرادی که تحت معالجه هستند قبل از شناخت روشهای جدید معالجه مرخص شده‌اند بین آنان، معالجات خیلی نادر و کمیاب است اما بسیاری از آنها می‌توانند از عالم بی‌حسی و بی‌رمقی نجات پیدا کرده و آن چنان بهبود یابند که بتوانند بزندگی عادی برگشته بولی برای خود فراهم کنند آورده گاهگاهی تحصیل مداخلی در زندگی بکنند، همین امر موجب میشود که این بیماران با حقیقت زندگی دیگر بار آشتی کنند و با واقعیت تماس گیرند و افلاک برای خانواده‌شان باری سبکتر باشند و وجودشان برای دیگران سنگینی نکند. تابستان گذشته، در بکو میسر گاه که من نیز در آنجا بودم بسیاری از مریضهائی را که در ایتالیا بوده‌اند مشاهده کرده و سرگذشت آنها را شنیده‌ام از آن جمله (سون بی) یکی از آن افراد بود که بحقیقت درک نشدنی و تأثیر ناپذیر بود. وی همیشه تر جیح میداد که وضع بیمارستانی را حفظ کند و تقریباً همیشه پژمرده و فسرده بنظر می‌آمد؛ سرش همیشه پائین افتاده بود اما در موقع بازگشت، پروفورانگلیسی که مواظب احوال او بوده است او را باز شناخت زیرا آن قدر راست می‌ایستاد و باحالتی امید بخش بچشمانش نگاه میکرد که باور کردنی نبود روزی آن پروفور چنین گفت: من نمیدانستم که این مرد چنین چشمان زیبایی دارد، عجیب است. اولین بار است که زیبایی چشمانش را می‌بینم. باری اگر حالش بهمین نسبت بهبود یابد امید می‌رود که بزودی از بیمارستان خارج شده و با خواهرانش که او را شفا یافته می‌انگارد زندگی کند.

(هرتا) که موهای نقره‌گونش همچون آبخاری بردوشهای سفیدش فروریخته بود و در نقاشی هنرمندی چیره دست بود مدتی طولانی مریض بود. قبل از پیدایش دواهای جدید و معالجات تازه همیشه در زندگی فردی متمرکز و فرمان بود و چنین می‌نمود که در عالم خیال صداهائی را می‌شنود. گاهگاهی نیز یک مجسمه‌خشن و ناسازی از خاک رس می‌ساخت یا یک پرده نقاشی را با رنگهای تند و نامتناسب می‌آلود. پس از آن حتی این فعالیت‌ها را هم کنار گذاشته و در خود فرو رفته بود. اگر احیاناً کسی بوی نزدیک میشد مثل کسی که از سرگردن بند بگریزد و نافرمانی کند و از آن ترس داشته باشد از وی کناره‌گیری میکرد. اما وقتی همین دختر هنرمند بایتالیا مسافرت کرد تحت تأثیر زیباییهای آن دیار واقع شد. اغلب مخفی میشد برای اینکه بتواند در گوشه‌ای نشسته و در رصد گاه مورد علاقه‌اش مستقر شود. جائی که اغلب در آنجا قرار میگرفت مشرف بر ساحل یا بزرگ منظره جالب بود. این دختر هنرمند از زیباییهای دل‌انگیز طبیب خاطر بهره‌مند میشد. همین دختر کم‌کم بحال طبیعی برگشت و دوباره شروع به نقاشی کرد و تابلوهائی بارنگهای هم‌آهنگ و موزون بوجود می‌آورد.

در یکی از اطاقهای پذیرائی، بین شش هفت نفر مرد که در آنجا نشسته بودند، من یک آدم دمدمی و شدید التأثیری را مشاهده کردم که هر آن نزدیک بود از صندلی خود فرو افتد. چنین‌های عمیق رخساره بی‌حرکت و تأثیر ناپذیر آن مرد حکایت از کسالت روانی شفا ناپذیری میکرد. چنین پنداشتم و گفتم: این یکی حتماً از آن مریضهائی است از اقامت در ایتالیا طرفی بر نبسته و حالش بهبود نیافته است بمن چنین پاسخ داده شد: منظورتان (گوستا) می‌باشد؟ بلی او هم بدانجا رفته و بازگشته است. هیچکس وضع وخیم (گوستا) و (استینا) را که بدترین وضع را در بیمارستان داشتند پیش بینی نمی‌توانست کرد. مخصوصاً (گوستا) فرد خطرناک بیمارستان بشمار میرفت و حتی چندین بار نزدیک

بود که جان بجان آفرین تسلیم کند (گوستا) در گوشه‌ای از اتاقهای بیمارستان عموماً ساکت و صامت ساعتها می‌نشست و یک روزنامه ناشده را زیر بازومی گرفت و گاهی چنان باهمین حال و هیأت بر جای می‌ایستاد که کوئی انتظار اتوبوسی را دارد که هرگز نخواهد آمد!

در عوض (استینا) زن جوانی بود که چشمان بسیار براق و روشنی داشت و همیشه بدون هدف سخن میگفت و باصطلاح (وراجی) میکرد.

در بیمارستان، آنها هرگز بیکدیگر برخورد نکرده بودند اما در طیاره‌ایکه آنها را به ایتالیا میبرد، گوستا مریض شده بود و (استینا) بوی نزدیک شده بود تا دستش را بگیرد. مرض جانگاہ و تصورات موهومش مانع از آن شده بود که تقریباً در تمام مدت اقامت خارج شود، و (استینا) در چنین حالی او را بامدارا و ملایمت در خوردن غذا کمک کرده بود اما در بازگشت به (بکومیرگا) آنچه بوی گفته میشود می‌فهمد و آنچه را که از وی میخواهد انجام میدهد. هر روز (استینا) به جستجوی وی می‌آید و او دایره‌ای گردش در زیر درختان میبرد.

تعطیلات تابستانی (گابیس مار) آنقدر فواید و مزایا داشته‌است که دیگر بار در سال ۱۹۶۲ آنرا در مورد ۶۴ مریض دیگر آغاز کرده‌اند. این مریضها همه بدرد جنون و مرض روانی دچار بوده‌اند. تمام هتل باین بیماران اختصاص یافته بود. این بار کمکهای جوانمردانه عده‌ای از نیکوکاران اجازه داده بود که عده‌ای از بیماران فقیر را نیز با خود ببرند.

دوباره، آنها در (گابیس مار) تجربیات تازه‌ای بدست آورده‌اند بدین صورت که تشخیص داده‌اند که بیماران مبتلا با مراض روحی که ظاهری بسیار سرد و بی‌حال و بی‌احساس داشته‌اند درین مسافرتها بیش از آنچه فکر شود جان تازه گرفته و به‌الم حقیقت بازگشته‌اند. و دیواری که آنها را از عالم واقع جدا میساخته چنانکه می‌پنداشته‌اند ضمیم نبوده‌است. اما، اگر میخواهند که حقیقت روایت درین روحهای مرده نفوذ کند، باید که این حقیقت زنده، جاندار، شادی‌انگیز، متنوع، رنگین، متفاوت و عجیب و مخصوصاً زیبا و دلپسند باشد.

پایان

ترجمه: احمد احمدی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دستور طبیب

پرخطر امری است امرطب، دلاغافل مشو

مشکل از خون خودش کس بگذرد بیوم الحساب

حافظ الصبحه بزدی